بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يا أيها النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِی خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيكُمْ رَقِيبًا * وَآتُوا الْيتَامَى أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا. (نساء: ۱ و ۲)

نفس واحده و زوج نفس واحده

در مورد این فراز خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا، عرض شد که نفس واحده‌ای هست و از آن نفس واحده، زوج نفس واحده؛ به تعبیری همسر نفس واحده خلق شد که در تعبیر زوج گفتیم در قرآن منصرف است به ماده (با سیاق آیاتی شبیه به آن).

برای یکسری از دوستان سؤال پیش آمد که بالاخره چه شد؟ شما دو دسته احادیث خواندید گفتید که این دسته احادیثی که جنس زن از جنس مرد به دنیا آمده یا مثلاً زاده شده، هم گفتید این‌ها اشتباه است! هم گفتید طرف نقیضش هم درست است!؟

ما آخوندها کلاً کارمان این است که همه چیز را می‌گوییم درست است. خیلی مختصر در دوسه دقیقه عرض کنم! ببینید: اگر فرض بفرمایید از باقی گِل مرد(آدم)، حوا درست شده باشد، چه به لحاظ این‌که در آن برزخ نزولی که بودند که خواهیم گفت چیست، چه به لحاظ این‌که وقتی در آن نشئه دنیوی ظهور کردند، از باقی این یک چیزی درست کرده باشند، یک موقع در روایات می‌گویند از باقی گِل به معنای مثبت است، مثلاً داریم شِيعَتُنا خُلِقُوا مِنْ فاضِلِ طِينَتِنا[۱]؛ شیعیان ما از باقی گل ما هستند؛ یعنی این‌که آن‌ها بالاترند، و این‌ها در حقیقت طفیل وجود آن‌هایند، حالت طفیلی دارد. اگر منظور چنین حالت طفیلی باشد، صریح قرآن چنین بحثی را رد می‌کند که بخواهد کسی طفیل وجود کسی باشد. این از خود خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ در آمد؛ یعنی همه‌تان از یک نفس واحده هستید و اگر هم منظور، باقی مانده گِل یک نفر باشد، اصلاً چه اهمیتی دارد! فرض کنید یک خشت را می‌زنند، از باقی مانده‌اش هم یک خشت دیگر می‌زنند. اگر معناهای ارزشی باشد بیانات و سیاق‌های قرآن به‌صراحت این معنا را رد می‌کند.

ولی اگر در عالم دیگری باشد حتی بالاتر از این برزخ‌های نزولی، مال حرف‌های دیگری باشد، متعلق به نفس واحده و زوج نفس واحده باشد، به آن لحاظ، یکی از دیگری نشأت گرفته باشد که توضیح هم دادیم که اگر هیچ تفاضل و برتری برای کسی نیاورد و آخرش هر دو به اجمال و تفصیل خوب بشوند، چنین معنایی بله! حالا شما بگویید این فراز بالایی آیه دارد یک محوریتی به نرینگی عالم می‌دهد، خب بدهد! یعنی یک جور محوریتی که در حقیقت یک محور خاصی هست برای خودش از آن در آمدند! منتها آن نفس واحده ارتباطی به آدم و حوای در برزخ نزولی و آدم و حوای در نشئه دنیایی ندارد که او از باقی مانده گل دیگری است یا از دنده چپ او!

لذا اگر کسی واقعاً خواست جمع‌بندی شده همه جوانب را بشنود و بگوید این ضلع چپ و دنده چپ چیه آقا؟ دنده چپ از اسرائیلیات است. مگر این‌که کسی با یک دقتی بزند به عوالم دیگری، که این معنا درست بشود!

اما کلاً این حدیث دنده چپ و ضلع چپ مردود است؛ چون‌که خیلی‌ها می‌زنند به همین عوالم دنیایی و از آن تازه می‌خواهند برداشت بکنند که زن طُفیل وجود مرد است! اگر این را می‌خواهند برداشت کنند، که اصلاً چنین چیزی نیست! و این نفس واحده هم اصلاً یک چیز دیگری است و از قرآن هم چنین معانی برداشت نمی‌شود و بلکه وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً، آن‌همه رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً، مبثوث شده و پراکنده شده از آن دوتا؛ یعنی از نفس واحده و زوج نفس واحده که یعنی از جمله خود آدم و حوا هم از حاصل تزویج نفس واحده و زوج نفس واحده هستند.

بعضی آن روایت آخر را بیش‌تر می‌پرسیدند که بالاخره شما نظرتان راجع به آن روایت چی شد؟ مثبت، یا منفی شد؟ آن روایت که در آن‌ها دیتیل‌های (جزئیات) فقهی که گفته می‌شد، درست بود، منتهای مراتب به دلیل این‌که این بحث به آناتومی کشیده شد و این‌که اگر بخواهند جنسیت یک فرد خنثی را تعیین کنند که بالاخره ملحق به مرد است یا ملحق به زن است، باید بروند دنده‌هایش را بشمارند. اگر چنین چیزی باشد؛ یعنی فقط بحث آناتومی باشد، مشخص است که ما چنین معنایی را نداریم.

استتار زن

یک نکته‌ای را در رِجَالًا كَثِيراً وَ نِسَاءً مشخص بکنیم و بعد خارج از بحث قرآنی، چندتا روایت بخوانیم. یکی بحث این است که دارد وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً، نه رجالا کثیرا و نساء کثیرة! چرا قرآن این جوری می‌گوید؟ غیر از آن لطف ادبی که می‌تواند داشته باشد، این مردان زیاد و زنان، این اقتضای استتاری است که قرآن، کلاً خانم‌ها را استتار می‌کند. این را بعداً از روح مسائل قرآنی می‌توانید در بیاورید. برای این‌که مطمئن بشوید که یک دلیلی داشته است و صرف یک تفنن ادبی نبوده،

سوره مبارکه احزاب آیه ۳۵، ص ۴۰۲ را ببینید! اولاً این‌که تقدم آوردن کلمه مرد به زن را داریم که یا این‌جا منظور، استتار است، یا همان عرف ادبیات عرب است و حتی عرف ادبیات فارسی هم این هست که مردها مقدم و زودتر گفته می‌شوند، یا در قرآن وقتی افعال با صیغه‌های مذکر می‌آید، اصلاً به معنای فقط مرد نیست. این عرف ادبی یادتان باشد کما این‌که شما در فارسی به گروه انسان‌ها می‌گویید مردُم، نمی‌گویید زَنُم که! اصلاً مردم اشتقاق از کلمه مرد دارد. این عرف ادبیات و فرهنگ است.

این‌جا برای این‌که قرآن ثابت کند هیچ ارتباطی به جنسیت آن‌ها ندارد، می‌فرماید: إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ؛ کسانی‌که اهل تواضع در برابر خدا هستند وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ (احزاب: ۳۵) ببینید این‌جا هم بحث وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ است. حالا شاید این حرف خیلی به ظهور نرسد؛ یعنی نشود بگویید ظاهر در این معنا هست که این‌جا استتار مطرح است، ولی لااقل إشعار به این معنا که دارد! (یک حدی پایین‌تر از ظهور را اشعار می‌گویند) وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ این کثیراً و اشتهار بیرون ریختن زنان خیلی دأب قرآن نیست. ممکن است به صرف وجود این دو آیه، آدم این را متوجه نشود، ولی وقتی کل قرآن را که می‌بینید، قرآن روی بحث خانم‌ها، یک فرهنگ استتار دارد که اگر با آن سیاق‌ها تشکیل بشود، شاید بهتر مورد پذیرش قرار بگیرد. ممکن است شما الان نپذیرید، هیچ اشکالی ندارد. خیلی اصرار نداریم از روی چنین آیه‌ای، با این ظهور ضعیف، کسی بخواهد این فرهنگ را از قرآن در بیاورد!

سؤال: استتار یعنی چه؟

استتار یعنی این‌که خیلی نمی‌خواهد برملاشان کند. خیلی نمی‌خواهد به آنان استشهار بدهد؛ یعنی نمی‌خواهد بیاورد در صحنه که دیده شوند. قرآن چنین دأبی ندارد.

سؤال: در آیه ۱ قرآن اول می‌گوید خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ بعد می‌گوید وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا و بعد می‌گوید وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً ...

همه‌شان از آن نفس واحده هستند. ریشه تمام تفاصیل هم به آن نفس واحده برمی‌گردد.

می‌گوید خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ؛ یعنی دارد ریشه‌تان را می‌گوید ریشه همه‌تان به آن نفس واحده می‌خورد! لذا هیچ کس به هیچ‌کس تفضیل ندارد برای همین داشتیم این جوری می‌آمدیم که همه‌تان زن و مرد به این نفس واحده می‌خورید. به این ترتیب اولاً بساط هرچه تفضیل است برچیده می‌شود، حتی کهنسال نسبت به خردسال، خردسال نسبت به کهنسال، فقیر

نسبت به غنی، غنی نسبت به فقیر یعنی همه چیز! چون که تابلوی ورودی آیه است که در آیه خیلی می‌خواهد از این مدل احکام بررسی بشود، لذا ریشه را می‌زند به آن‌جا؛ همه از آن جا هستند. حالا می‌آید تکلیف زوج این نفس واحده را روشن می‌کند. وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا؛ از خود این نفس واحده، زوج این نفس واحده درست می‌شود.

سؤال: این‌که می‌گویید مرد به زن مقدم می‌شود ریشه‌اش این‌جاست؟

- نه! خیلی کلی و فرهنگی است، و شاید در خیلی از فرهنگ‌ها مشترک باشد. الان حتی توی غرب هم همین است. شما ببینید فامیلی خانم بعد از ازدواج به‌کلی عوض می‌شود. نه این‌که ما می‌گوییم و منظورمان خانم آقای فلانی است! نه، اصلاً فامیل زن، شناسنامه‌ای عوض می‌شود؛ یعنی اگر بخواهد فرم پر کند، یک جور دیگر پر می‌کند؛ یعنی خیلی خفن عوض می‌شود! تا این حد! این مال چیزهای فرهنگی است و شاید خیلی از فرهنگ‌ها هم این حالت باشد! مثلاً وقتی می‌خواهیم بگوییم خواهران و برادران عزیز! رعایت می‌کنیم و این عزیزش را یک جوری تنظیم می‌کنیم که به برادران بخورد، نه خواهران! درست است که این صفت ترکیب می‌شود در خواهران عزیز و برادران عزیز، ولی کلاً آدم حیا می‌کند و خواهرانش را مستتراً می‌گوید.

اما آیا رعایت این‌ها می‌خورد به مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ؟ خیلی بعید است ولی این‌که یک جنبه تقدمی را برای مرد در نظر می‌گیرند به جهت مدیریت، یا به لحاظهایی دیگر است.

سؤال: بالاخره این فرهنگ یک منشاء الهی دارد، قراردادی نیست که؟

- بله یک منشاء فطری دارد. بعضی فرهنگ‌ها که به آن فرهنگ مشترک می‌گویند، برای همین است که تقریباً فطری است ولی حالا خیلی نمی‌خواهم اصرار بکنم که همان فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا (روم: ۳۰) است و در این بحث ما خیلی مهم نیست.

سؤال: این‌جا نمی‌خواهد بگوید که نفس واحده (نه زن و مرد) خود نفس واحده به لحاظ وجودی زوجش رتبه دارد؟

آیا رتبه وجودی بالاتر دلیل برتری است؟

-به لحاظ وجودی رتبه دارد. بله! یک محوریتی دارد به اضافه این‌که تفضیلی ندارد؛ یعنی شما این جوری باید نگاه بکنید که یک محوریتی دارد. بیش از این نه! این را باید بدانید به لحاظ بحث‌های فلسفی و قرآنی همه چیز از آن بالا به صورت اندماج و انبثاث حرکت می‌کند؛ یعنی همه چیز آن بالا مندمج و در این‌جا منبث و پراکنده شده یعنی اگر چنین چیزی را در نظر بگیرید که در کل عالم چنین اتفاقی می‌افتد و در قرآن با این دقتی که می‌خواهد بگوید تفضیل و تفاضلی درست نمی‌کند

می‌گوید خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ، یعنی همه‌تان را می‌برد در نفس واحده، همه را آن‌جا می بیند و بعد آن زوجِ نفس واحده را که از این نفس واحده است، ابراز می‌کند.

اگر خیلی برویم تو این فضا؛ یک سری مقدمات عقلی و چه و چه و مثلاً چینش نظام هستی وجود دارد که این‌ها هم لازم است آدم بداند ولی این‌جا به هر جهت دارد یک محوریتی به نفس واحده می‌دهد که ظاهراً نرینگی عالم محسوب می‌شود، که این چیزهایی که پایین دارد به وجود می‌آید، بی ربط به عالم بالا نیست.

از آن طرف هم بحث رجال و نساء را می‌کند، نه ذکور و اناث! این هم خودش نکته‌ای است. برای این‌که این مباحث قرآنی جا بیفتد این آیات سوره مبارکه شوری آیه ۴۹، ص ۴۸۸ و آیه ۷۵ نساء، ص ۹۰ را بیاورید:

شوری۴۹ : لِلَّهِ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ یخْلُقُ مَا یشَاءُ؛ هرچه بخواهد، خلق می‌کند یهَبُ لِمَنْ یشَاءُ إِنَاثًا وَیهَبُ لِمَنْ یشَاءُ الذُّکُورَ؛ چهار فرضش این است که به هرکه بخواد تنها دختر می‌دهد (مثل من) به بعضی‌ها که بخواهد فقط پسر می‌دهد (مثل ایشان) أَوْ یزَوِّجُهُمْ ذُکْرَانًا وَإِنَاثًا؛ یا جنس مخلوط می‌دهد؛ یعنی هر دوتا را می‌دهد یزَوِّجُهُمْ؛ نه این‌که ذُکران و اِناثش را با هم تزویج می‌کند بلکه یعنی قاطی می‌دهد،هم ذکران می‌دهد، هم اناث وَیجْعَلُ مَنْ یشَاءُ عَقِیمًا؛ به بعضی‌ها هم اصلاً نمی‌دهد. خدا همه‌کاره است. بالاخره هرکس را یک جور امتحان می‌کند. إِنَّهُ عَلِیمٌ قَدِیرٌ.

تفاوت ذکور و اناث با رجال و نساء

بحث ذکور و اناث در قرآن مقداری ناظر به بچه است ولی بیش‌تر بحث رجال و نساء راجع به آدم بزرگ‌هاست و یک معنای تکلیفی هم این وسط از آن در می‌آید. برای همین است که کلا یا ایها الناس با این عناوین شروع می‌شود وآخرش اِنَّ اللهَ کانَ عَلَیْکُمْ رَقیباً؛ خدا مراقب شماست و نمی‌گوید از نفس واحده ذکور و اناث در آمد، می‌گوید رجال و نساء؛ مردان و زنان بزرگ درآمد که مکلف به تکلیف‌اند.

به عبارت بهتر، بحث ذکر و انثی ناظر به بچه نیست بلکه ناظر به جنسیت است ولی رجال و نساء علاوه بر جنسیت بلوغ را هم مطرح می‌کند و سرّ این‌که رِجَالًا کَثِیراً وَنِسَاءً گفته به این دلیل است که سراسر این سوره راجع به تکالیفی صحبت می‌کند که مخاطب این تکالیف رجال و نساء؛ یعنی خانم و آقا هستند.

وَمَا لَکُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِینَ یقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْیةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْکَ وَلِیا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْکَ نَصِیراً (نساء: ۷۵)؛ ولدان یعنی بچه‌ها، رجال ونساء کلاً این آدم بزرگ‌ها و مکلفین را می‌گویند. این نکته‌ها بعدها در آیه الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ به درد می‌خورد.

سؤال: در آیه مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَى چه؟

-نمی‌خواهم بگویم که دقیقاً همه جا یک معنای فیکس و ثابت دارد به معنای بچه، ولی این إشعار را گاهی اوقات آدم با سیاق بعضی آیات دیگر می‌آورد؛ مثل همین آیه که می تواند ناظر به بحث تکلیف داشتن هم باشد، ولی معنای فیکس ندارد و فرمایش شما درست است.

سؤال: این‌که شما می‌فرمایید آیا یعنی بچه‌ها وقتی به دنیا می‌آیند، از نفس واحده نیستند؟

-چرا! منتها این معنا هم ممکن است، بیان بشود؛ یعنی به عنوان احتمال این‌که وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا... ناظر به بحث تکلیف است که به ابتدای آیه و انتهای آن بخورد، می‌توانید قبول کنید، می‌توانید قبول نکنید. خیلی مهم نیست!

(مطالب در آیات قرآن خیلی با حیا گفته شده اما روایات چون تفصیل قرآن و باز کردن قرآن است و علی الخصوص که در مقابل سؤالات خیلی sharp اصحاب است و ائمه هم خیلی صاف و واضح مطالب را مطرح می‌کردند و می‌گفتند و این‌که الان این حرف‌ها به صورت تابو در آمده که خیلی وقت‌ها هیچ‌چیز گفته نمی‌شود و همه در فضاهای ذهنی دارند به سر می‌برند. البته بیانش برای خود من هم سخت است، ولی قرآن است و ما به احکام هم می‌رسیم. روایتی از پیامبر است که خیلی جالب است. می‌گویند نِعْمَ النِّساء، نِسَاءُ الأَنْصارِ؛ لَمْ يَمْنَعْهُنَّ الحَياءَ أَنْ يَتَفَقَّهْنَ فِي الدِّين؛ چقدر این زنان انصار خوب هستند! (چون زنان انصار یک ویژگی‌های تمدنی داشتند و اصلاً جامعه مدینه و زنان مدینه خیلی خاص بودند) که حیائشان مانع تفقه‌شان در دین نمی‌شود. اگر این موارد را حذف کنیم، بحث زخمی می‌شود و من به زخمی کردن بحث رغبتی ندارم، یا این‌که موضوع جلسه را کلاً عوض می‌کنیم. حتی در روایات جعلی، روایت من جمیع الجهات، جعل نیست، بلکه فضاشناسی و عرف دوره و زمان خودش خیلی به درد می‌خورد! برای این‌که نصوص آن زمان را باید با عرف و فرهنگ خودشان فهمید. عرف زمان ما هم به درد می‌خورد ولی نه برای فهمیدن نصوص آن زمان! عرف زمان ما به درد منطقه الفراغ‌ها می‌خورد؛ یعنی یک جاهایی خدا دست بشر را باز گذاشته، حالا در آن منطقه الفراغ کدام گزینه را می‌خواهیم انتخاب کنیم، عرف زمان ما به درد می‌خورد که توضیح خواهیم داد، ولی برای فهم نصوص آن زمان عرف آن زمان به درد می‌خورد نه زمان ما! به همین جهت قرآن با تفسیر قرآن فرق دارد. تفسیر قرآن یک چیز است و قرآن یک چیز دیگر! البته این بی‌حیائی است کسی این چیزها را وسیله لوده بازی در بیاورد! و از آن طرف بعضی قرآن هم به دستشان برسد سانسور می‌کنند. خیلی‌ها هستند که بیرون همه جور لطیفه‌ای می‌گویند و همه صحنه‌ها را می‌بینند، اما به روایات که می‌رسد، لب می‌گزند! پس این حرف‌ها فقط نباید اسباب لودگی بشود وگرنه دقیقاً ما این بحث‌ها را در دانشگاه مطرح می‌کنیم، و نسبت به این مسائل کاملاً جدی و حساس هستند و

چه جایی بهتر از کلاس قرآن که با فهم معانی قرآن و روایات، این تابو را آدم بشکند. چرا همه دارند مخفی‌کاری می‌کنند؟ آن‌وقت طرف پای اینترنت می‌نشیند و هرجور صحنه خلاف می‌بیند، اما بحث قرآن و روایت که می‌شود همه سانسور می‌کنند! ما خیلی راحت و بدون لوده‌بازی می‌خواهیم آیات را بخوانیم و بحث کنیم. این قرآن است و كَافَّةً لِلنَّاسِ است.

روایت آفرینش و ازدواج آدم و حوا[2]

این‌جا ما به مطلبی می‌پردازیم، یک چیزی را قرآن بیان نکرده و خیلی دأبش نبوده بیان کند، ولی روایات بیان کرده و این روایات روایات خوبی است که می‌شود خواند و آن این‌که اولاً ازدواج آدم وحوا به چه صورت انجام شده؟ و نکته دوم این‌که این تکثیر چه جوری انجام شده؟ یعنی در طبقه دوم حالا بچه‌های حضرت آدم هم به وجود آمدند، ولی نوه‌ها به چه سبکی در آمده‌اند؟ این یک سؤال اساسی است که خیلی هم ازدواج این‌ها مسئله پیدا می‌کند. در *من لا یحضره الفقیه*، ج ۳ ص۳۷۹ آمده:

زراره: سُئِلَ ابوعَبْدِالله عَنْ خَلْقِ حَوا وَقِيلَ لَهُ إنّ أناسَ عِنْدَنَا يَقُولونَ إنّ اللهَ عزَّوَجَلّ خَلَقَ حَوّا مِنْ ضِلْعِ آدم الأيْسَرِ الأقْصَى؛ بعضی‌ها این جوری می‌گویند که حوا از ضلع چپ آدم به وجود آمده فقال سبحان الله وتعالى عَنْ ذَلِكَ عُلواً كَبِيراً أيَقُولُ مَنْ يَقُولُ هَذا إنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ القُدْرَةِ مَا يَخْلُقُ لِآدَمَ زَوجته مِنْ غَيْرِ ضِلْعِهِ؛ مگر خداوند نمی‌تواند از غیر ضلعش یک نفر را درست کند؟ وَيَجْعَلُ لِلْمُتِكَلّمِ مِنْ أهْلِ التَشْنِيعِ سَبِيلاً؛ دارد یک راهی درست می‌کند که تیکه به دین بیندازند و بگویند که إنَّ آدمَ كَانَ يَنْكَحُ بَعْضَه بَعْضاً؛ یک تکه‌اش با خودش ازدواج کرده ثم قال: إنَّ اللهَ تبارک وَتعالى لَمَّا خَلَقَ آدَمَ مِنْ طِينٍ أمَرَ المَلائكة فَسَجدوا له وَألْقَى عَلَيْه السِّبات؛ وقتی آدم را خلق کردند، یک مقداری خوابش برد ثم ابْتَدَعَ لَهُ حَوا؛ خدا حوا را به وجود آورد. ابتدع؛ یعنی در دم به وجود آورد نه این‌که از ضلع او به وجود آورده باشد.

فَلَمّا انْتَبَهُ نُودِيتُ أنْ تَنْحِى عَنْه؛ وقتی بیدار شد، به حوا ندا دادیم از کنار آدم دور شو فَلَمّا نَظَرَ إلَيْهَا نَظَرَ إلى خَلْقٍ حَسَنٍ يُشْبِهُ صُورَتَهُ؛ وقتی که به حوا نگاه می‌کند، می‌بیند یک خلق حَسنی عین خودش، شبیه صورت خودش غيرأنّهَا أنْثَى؛ غیر این‌که او زن است فَكَلّمَهَا فَكَلّمَتْهُ بِلُغَتِه؛ با او حرف می‌زند و او هم با زبان خودش جوابش را می‌دهد فَقَالَ لَهَا: مَنْ أنتِ؟؛ تو کی هستی؟ قَالَتْ خَلْقٌ خَلَقَنِي اللهُ كَمَا تَرَى؛ من هم یک خلقی مثل تو، من هم یکی از مخلوقات خدا فقال: يَا رَبِّ مَنْ هَذَا الخَلْقُ الحَسَنُ الذّى قَدْ آنَسَتْنِي قُرْبَهُ وَالنّظَرَ إلَيْه؛ می‌گوید: خدایا این کیه که من حالت انس نسبت به قرب این پیدا کردم؟ چرا من این‌جوری شدم؟ مگر این کیست؟ نگاهش می‌کنم یک حالت انس در من ایجاد می‌شود؟ فقالَ تبارک وتعالى: هَذه أمَتِي حوا؛ این کنیز خودم حواست! می‌بینید یک حالت سرپرستی برای حوا در نظر می‌گیرد أفَتُحِبُ أنْ تَكوُنَ مَعَكَ تُؤْنِسُكَ

وَتُحَدِّثُکَ وَتَکونَ تَبَعاً لِأمْرِکَ؛ (مباحث پرمحتوایی است!) می‌گوید: دوست داری مأنوس با تو باشد، باهات حرف بزند و تبع تو باشد و یک حالت تابعیت داشته باشد؟ قال نَعَم یَارَبِّ ولک بِذَلَکَ الحَمْدُ وَالشُّکْرُ مَا بَقِیتُ؛ اگر این جوری باشد که، تا هستم حمد و شکرت به گردن من است فقال الله عز وجل: فأخْطُبْهَا إلیَّ؛ از من خواستگاریش بکن؛ یعنی من متولیش هستم فإنَّهَا أمَتِی؛ این مال خودم است وَقَدْ تَصْلُحُ لَکَ أیْضاً زَوْجَةً لِلشَّهْوَةِ در قرآن هم این معنا هست یعنی می‌گوید هم چنین به درد شهوت هم می‌خورد.

اگر در خود قرآن هم دقت کنید در سوره اعراف دارد لِیَسْکُنَ إِلَیْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا (اعراف: ۸۹)، با این ترتیب است که کلاً بحث انس و سکونت و آرامش مقدم است به مباحث جنسی و در درجه اول این گرایش وجود دارد که می‌خواهد با یک نفر صحبت کند و یک مقدار آرام بشود، و نهاد ناآرامش را بنشاند و مستقر کند و بعدش قضیه شهوت.

وَألْقَی اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَیْهِ الشَّهْوَةَ؛ آن موقع تازه خدا شهوت را به او انداخت وَقَدْ عَلَّمَهُ قَبْلَ ذَلِکَ المَعْرِفَةَ؛ قبل آن معرفت به خود این زن را، بهش داد که این کیست که آنسَتْنِی قُرْبُهُ و فلان و فلان فَقَالَ یَارَبِّ فإنّی أخْطُبُهَا إلَیْکَ؛ من این را از تو خواستگاری می‌کنم فَبِمَا رِضَاکَ لِذلِکَ؟ به چی راضی هستی؛ یعنی مهرش چی؟ چی کار باید بکنیم این را به ما بدهی؟ فقال الله عزوجل: لَرِضَایَ أن تُعَلِّمَها مَعَالِمَ دِینِی؛ رضایت می‌دهم به این‌که تو معالم دین من را به او آموزش بدهی.

تأثیر معارف در ازدواج

این هم خیلی نکته است! این‌که در بحث ازدواج چیزی که باید محفوظ بماند، حیات خود این زن است، در حالی‌که خیلی وقت‌ها این را می‌کشانند به زیور و زینت فقط و می‌بینید که یک وقت‌هایی طرف همه شرایط را برای یاد گرفتن خودش فراهم می‌کند اما برای همسرش هیچی! این معارف که یا أیها الّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاکُمْ لِمَا یحْیِیکُمْ (انفال: ۲۴)؛ در حقیقت این آموزه‌های معارف، قرآن و روایات، احیاء است و خودش حیات طیبه یک نفر است.

این را باید هر کسی در زندگیش توجه بکند که منِ مرد حق ندارم این امانت و این لطیفه الهی را بگیرم و این همه‌اش دستش به کثافت بچه بیافته همین و همین! نه آموزش معارف و هیچ چیز دیگرا! آن‌وقت طرف هیئت می‌رود و خانمش را نمی‌برد، آن موقع هست که کلاس این آدم پایین می‌شود که حتی ضربه‌هاش را خودش می‌خورد. به واسطه این‌که او را وارد جریان معارف نکرده و او وارد سیستم احیاء نشده؛ در حالی‌که ۱- این زن است که دارد بچه‌ها را خارج از این معارف تربیت می‌کند ۲- حتی بار اقتصادی برای مرد دارد و ضربه‌های اقتصادی هم می‌زند؛ چون خانمی که دارد با این معارف و با حیات طیبه بزرگ می‌شود، خیلی فرق دارد میزان خرج کردنش با کسی که بدون این معارف دارد بزرگ می‌شود. آن چیزی که برای

خانمی که با معارف و با حیات طیبه دارد بزرگ می‌شود، با دیگری فرق دارد؛ لذا اولین چیز و مهم‌ترین چیز نسبت به همسر این است که شرایطی در همه مقاطع برای همسرش فراهم کند. والله العلی العظیم آدم این جوری معنویت کسب می‌کند! که حواسش به طرف مقابلش باشد که مثلاً من یک وقتی بچه را نگه می‌دارم که همسرم بتواند استفاده بکند. مگر این احیاء با معالم دین به اندازه خوراکی و آب‌نبات ارزش ندارد که من برایش دوندگی کنم! آن‌وقت آن خانمی که از دل این معارف در می‌آید، فرق دارد با خانمی که از دل این معارف در نمی‌آید لذا می‌گوید: رضای من در این است أن تُعَلّمَها مَعَالِمَ دِینی؛ این مهرش است فَقَالَ ذَٰلِکَ لَکَ عَلَیَّ یَا رَبِّ إِنْ شِئْتَ ذَلِکَ لِی؛ اگر واقعاً به این رضا داری من هم پایش هستم قال عزوجل: وَقَدْ شِئْتُ ذَلِکَ همین را می‌خواهم. حیات طیبه او را نگه‌دار! وَقَدْ زَوّجْتُکَهَا؛ تزویجش کردم بیا این زنت! فَضُمَّهَا إلَیْکَ؛ (این‌ها همه نکته است) برو بغلش کن فَقَالَ لَهَا آدمُ: إلَیَّ فَأقْبِلِی؛ بیا بغلت کنم فَقَالَتْ: بَلْ أنْتَ فَأقْبِلْ إلیَّ؛ تو بیا من را بغل کن نه این‌که من بیایم تو را بغل کنم فَأمَرَ اللهُ عزوجل أنْ یَقُومَ إلَیْهَا؛ همه این‌ها نکته است؛ یعنی خواهان، مرد است خواهان زن نیست حتی در روابط جنسی همین است این را بدانید!

ما بعضی وقت‌ها که مشاوره می‌دهیم، طرف می‌گوید خانم من سرد است و فکر می‌کند همان عطشی که خودش دارد باید خانمش هم داشته باشد و ابراز هم بکند و در همان استارت کار او بیاید؛ در صورتی‌که خواهان در نظام خانوادگی، مرد است وَلَولاَ ذَلِکَ لَکَانَ النَّسَاءُ هُنَّ یَذْهَبْنَ إلَی الرِّجَالِ؛ می‌گوید اگر این جوری بود که او می‌آمد و تو بغلش می‌کردی که نساء می‌رفتند پیش مردها حَتَی یَخْطِبْنَ عَلَی أنْفُسِهِنَّ؛ خواستگاری می‌کردند برای خودشان؛ یعنی حتی نظام خواستگاری این جوری نیست که بگوییم این یک عرف اجتماعی بوده، حالا این عرف را بشکنیم!

ما چند مورد در موردهای مشاوره‌ای داشتیم که خواستگاری این وری داشته، خیلی بد شده! اما اگر یک جوری باشد که ضایع بازی نباشد اشکال ندارد، ولی این اقدام به خواستگاری کردن نباید از طرف زن باشد البته در تمام فرهنگ‌ها هم این جوری است و در کتاب‌های روان‌شناسی هم همین‌ها هست که زن با غرور بنشیند و بیایند از او خواستگاری بکنند. نرود خودش پیشنهاد بدهد که بیا من را بگیر مثلاً! فهذه قصة حوا.

سؤال: پس چرا صیغه عقد ایجاب از طرف زن و قبول از طرف مرد است؟

- باشد ولی مرد در حقیقت خواستگاری می‌کند و مرد هم می‌گوید من تو را قبول کردم و تو را به ازدواج خودم در آوردم.

سؤال: مگر ایجاب پیشنهاد برای انجام یک عمل نیست؟

-این‌ها پس از یک مخاطبه است؛ پس از این‌که مرد به خواستگاری زن رفته و حالا او تازه کلاس می‌گذارد که من تو را قبول کردم، او هم می‌گوید: قَبِلْتُ یعنی می‌گوید من خودم را در اختیار تو می‌گذارم این جوری، او هم می‌گوید: قَبِلْتُ پس از این‌که مرد رفته خواستگاری زن و همه معانی هم این جوری است که می‌گویند زن گرفت و نمی‌گویند مرد گرفت، می‌گویند شوهر کرد. این در حقیقت خودش را در اختیار می‌گذارد و می‌گوید من خودم را به نکاح تو در می‌آورم که البته این هم خودش یک لطفی دارد. این است که خودش را در اختیار او می‌گذارد! این هم سر جای خودش معنی دارد که سر بحث تعدد زوجات خواهیم گفت که این زن است که خود را در اختیار مرد می‌گذارد نه مرد خودش را در اختیار زن بگذارد!

ازدواج فرزندان آدم و حوا

نکته بعدی تکثیر است وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً که این مبثوث شدن و پراکنده شدن در نسل دوم چه طوری اتفاق افتاد. حالا این آدم و حوا با هم ازدواج کردند بچه‌هایشان هم به دنیا آمدند، یک چیزی که الان خیلی می‌گویند و به عواقب آن هم فکر نمی‌کنند، این است که حوا شکم‌های دو قلو زاییده دختر و پسر آن‌وقت خواهر این با برادر او به صورت ضربدری ازدواج کردند و فکر می‌کنند حالا که ضربدریش کردند، درست شد! این‌که شد باز هم نکاح خواهر و برادر! در تفاسیر بسیار آمده و خیلی چیز بدی می‌گویند که شریعت آن موقع این طوری بوده که نکاح خواهر و برادر مشکلی نبوده، در صورتی‌که تو این قضیه، ادعای ما بحث شرعه و منهاج نیست، بحث فطرت و دین الهی است یعنی چیزهای متکی به فطرت است. یک بحثی هست که فطرت ثابت و طبیعت متغیر روی هم تأثیر می‌گذارد؛ یعنی فطرت ثابت طبیعتش را تغییر می‌دهد چون که آن متغیر است و طبیعت را ثابت می‌کند و طبیعت متغیر یک جاهایی فطرت را متغیر می‌کند. یک مقدار حرفی نیست! شرعه و منهاج می‌تواند تغییر بکند؛ مثلاً حجاب یک چیزی بوده در طول قرون و اعصار یک چیز دیگری شده ولی یک چیزی هست به نام عفاف و حیاء که این دیگر فطری است. حدود حجاب مربوط به شرعه و منهاج می‌شود، ولی حیا و عفاف، فطری است! در بحث نکاح با محارم ما ادعایمان این است که این یک بحث فطری است. اصلاً فطرت چنین چیزی را قبول نمی‌کند. همان فطرتی که دین بر آن استوار است که اسلام است که عرض کردیم در بحث‌های دین و شریعت که همه ادیان، اسلامند حتی دین ابراهیم(ع) هم اسلام است(حنیفا مسلما) و آن خطوط کلی دین است و آن بر این اساس است و نکاح با محارم از مباحث فطری است و شاهد برای این‌که این حرف خیلی حرف بدی است وتأثیرات بدی هم می‌گذارد که می‌گویند آن موقع فطرتشان این جوری بوده بعد تغییر کرده. اگر این‌ها را به بخش‌های متغیر فطرت نسبت دهید حالا دوباره تغییرات انجام شده و می‌شود این کار را کرد و طوری نیست! اما قرآن درباره قوم لوط می‌گوید در سوره اعراف آیه ۸۰ می‌گوید: وَلُوطًا إِذْ قَالَ

لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ؛ شما فاحشه‌ای انجام دادید که بی‌سابقه است و این فاحشه را احدی از عالمیان قبل شما انجام نداده است. اگر یک سری بحث در شریعت انجام بدهیم، آن‌وقت خود حضرت لوط هم نمی‌تواند استدلال بکند به چنین حرفی! آن‌ها(قوم لوط) هم می‌گویند خوب به عقلشان نرسیده! بلد نبودند! اگر قرار بوده که قبلی‌ها این کار را انجام بدهند و مشکلی هم نبوده به لحاظ شرعه و منهاج، آن‌موقع این شرعه و منهاجشان این جوری بوده که انجام نمی‌دادند، حالا ما انجام می دهیم! این‌که این‌جا لوط برخورد می‌کند و می‌گوید: احدی از عالمیان این کار را نکرده که شما می‌کنید، معلوم می‌شود که ربط به فطرت دارد نه به بحث طبیعت‌های متغیر و امور متغیری که در درون آدم وجود دارد.

این نکاح با محارم که الان این قدر مد شده حتی با نام mamsex و این‌ها مطرح است علی الخصوص در غرب که حتی براش تئوری روان‌شناسی درست می‌کنند که من بارها گفته‌ام و بار دگر می‌گویم: گول این تئوری‌های روان‌شناسی را نخورید، پشت خیلی از این‌ها مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ (فرقان: ۴۳) خوابیده و می‌بینید حب یک پسر به مادرش را توجیهی که می‌کنند دقیقاً یک توجیه جنسی است. می‌گویند محبت پسر به مادر و دختر به پدر فقط در این سیستم قابل تحلیل است که در حقیقت یک حس سکسی است که بین پسر و مادر، دختر و پدر وجود دارد و من که دخترم و مادرم را دوست دارم به خاطر این حس‌هاست! و چیزی می‌گویند که آدم اصلاً چنین حرفی را برنمی‌تابد! ولی می‌بینید پشت این تئوری‌ها اسم کلی دکتر و پروفسور و این حرف‌هاست.

یک موقع بحث طب است که دین و قرآن نیامده مشکلات بدن را حل کند، البته به صورت کلی در روایات و قرآن نکات طبی وجود دارد، ولی اصلاً بحث روح و سعادت روح و سعادت فرد و سعادت جامعه، سعادت خانواد، اساساً بحث تخصصی قرآن است و بدانید که در تمام این موارد اول باید قرآن حرف بزند بعد بقیه! حتی تحقیقات روان‌شناسی و روان‌پزشکی و این‌ها در این قالب باید در بیاید و بدانید خیلی از کسانی که مرتب می‌روند پیش روان‌شناس و مشاور، به خاطر این است که خودشان را با این معارف نساختند که این قدر پیش مشاور مشاور مشاور. خودشان را خفه می‌کنند با مشاور! من به عنوان کسی که تخصصی ده سال است کار مشاوره انجام می‌دهم می‌گویم که بدانید کسی که خودش و روحیه‌اش و همسرش را با دین بسازد، خیلی کم احتیاج به مشاور پیدا می‌کند مگر در مواردی که زحمات روان‌شناسان در آن محدوده مأجور! نمی‌خواهم کن فیکونشان کنم، ولی این‌ها بحث‌های تخصصی قرآن و دین است. کسی نمی‌تواند بگوید چرا قرآن؟ بلکه اصلاً باید بگوییم چرا بقیه؟! فکر می‌کنند قرآن باید ما را به هپروت و معنویت‌های فلان ببرد! نه، قرآن از همین چیزهای پایین، سعادت فرد و جامعه و خانواده را تضمین می‌کند و تأمین می‌کند. حالا می‌بینید این چیزهایی که به صورت مجمل گفته می‌شود، وقتی در آیات و روایات می‌رویم می‌بینیم، چقدر حرف برای گفتن دارند!

خلاصه می‌گوید إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ همان چیزی که به عنوان homosex مطرح است و الان هم خیلی راحت تاریخش را ذکر می‌کنند و می‌گویند چیز قدیمی است و بعضی‌ها که کلاً homosex هستند! و همین جا مهر بطلان این‌ها را می‌بینید که نه، اصلاً چنین چیزی نیست [لوط] می‌گوید: نه، این نیست! شما چنین چیزی را از خودتان در آوردید! شما این طرح را زدید وگرنه قبل از شما احدی چنین کاری نکرده إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ توی همین اسراف هم دقت کنید خیلی معنی دارد؛ اگر کسی خودش را با آموزه‌های اخلاقی دین بسازد می‌بینند که دین معنای تنوع‌طلبی و زیاده‌روی را در شخص ضعیف می‌کند حتی در خوردن! می‌گویند سر سفره مَا يَلِيهِ مِنَ الطَّعَامِ را بخورد؛ یعنی همین که جلوش گذاشتند، هی سفره را برانداز نکند! دیدید که این بهیمیتی را که توی این عروسی‌ها شکوفا می‌شود؟ همه با کراوات نشسته‌اند همه با شخصیت و دارند مشکلات جهان را حل می‌کنند، بعد می‌گویند که بفرمایید سر میز غذا! اصلاً سراسیمه می‌روند و کافی است شما بیرون این بازی بایستید و نگاه کنید که چه جوری چشم‌هایشان می‌دود و دیدید که دور می‌زنند که نکند گوشت باقالی پلو تمام بشود! این‌جا خیلی بهیمیت ظهور می‌کند! دور می‌زنند. دور این میز که مثلاً کرم کارامل هست و... نمی داند چه طوری حمل بکند و تا محل خوردن این‌ها را برساند! واین که همین قدر که این چشم را ببندد (بعدها می‌رسیم به بحث چشم در قرآن) همین که مَا يَلِيهِ مِنَ الطَّعَامِ؛ هر چه گذاشتند جلویت ولو نان بود بخور! همان را بخور! این قدر به این غذاها دست دراز نکن! این روحیه دینی است که دین آدم را می‌سازد به لحاظ تنوع طلبی و یک خرده در بعضی جاها انسان را منقبض می‌کند!

طرح مجوسی و طرح روایی اسلام از ازدواج فرزندان آدم و حوا

حالا طرح روایی چیه در این زمینه؟ اولاً این معنا معنایی است که مشخص است مجوس از روایات در آوردند از خودشان چنین طرحی را که این‌ها ازدواج محارم کردند.

سئل ابو عبدالله كيف بَدَءَ النّسل (وسائل الشیعه، ج۲۰، ص ۳۶۵) بدو نسل چگونه بوده؟ فَإِنَ عِنْدَنَا أناساً يَقولُونَ إنَّ الله تبارك وتعالی أوْحَی إلَی آدَمَ أَنْ يُزَوِّجَ بَنَاتَهُ مِنْ بَنِيهِ؛ بعضی‌ها می‌گویند دختر و پسرهایش را با هم تزویج کرده وإِنَّ أَصْلَ هَذَا الخَلْقِ مِنْ الإِخْوَةِ وَالأَخَوَاتِ؛ اصل این خلق ریشه در این دارد قال ابوعبدالله: سبحان الله وتعالی عَنْ ذَلِكَ عُلوّاً كَبِيراً يَقُولُ مَنْ يَقُولُ هَذا إنَّ اللهَ عز وجل جَعَلَ أَصْلُ صَفْوَةِ خَلْقِهِ وَأَحِبَّائِهِ وَأَنْبِيائِهِ وَرُسُلِهِ وَحُجَجِهِ وَالمُؤمِنِينَ وَالمُؤمِنَاتِ مِنْ حَرَامٍ؛ خدا اصل همه پیغمبران و مؤمنین را از اول از یک کار ضایع درآورد؟ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ القُدْرَةِ مَا يَخْلُقُهُمْ مِنَ الحَلَالِ؛ نمی‌توانست از حلال این‌ها را در بیاورد؟ وقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عَلَى الحَلَالِ وَالطُّهْرِ الطَّاهِرِ الطَّيِّبِ وَاللهُ لَقَدْ نُبِئْتُ أَنَّ بَعْضَ البَهَائِمِ تَنَكَّرَتْ لَهُ أخْتَهُ؛ بعضی

از این بهائم این جوری هستند که بعضی اوقات خواهرش را نمی‌شناسد فَلَمَّا نَزَا عَلَيْهَا؛ و مجامعت می‌کند وَنَزَّلَ؛ و انزال صورت می‌گیرد كَشَفَ لَهُ عَنْهَا عَلَّمَ أَنَّهَا أُخْتُهُ؛ وقتی برایش مکشوف می‌شود که با خواهرش بوده أَخْرَجَ غُرْمولَهُ؛ آلت تناسلیش را در می‌آورد ثم قَبَضَ عَلَيْهِ بِأَسْنَانِهِ؛ با دندان می‌گیرد ثُمَّ قَلَعَهُ ثُمَّ خَرَّ مَيْتاً؛ خودکشی می‌کند؛ یعنی بعضی حیوانات این جوری هستند که اگر بداند با خواهرش کرده، خودکشی می‌کند! شما چه می‌گویید؟ یعنی اصل آدم از این‌جا در آمده؟ از یک کار حرام و ناپاک؟ و این طرح را ما در روایات نداریم و این چیزها که می‌گویند، ریشه مجوسی دارد:

در *بحار الانوار*، ج ۱۴، ص۴۶۱ داریم، بعد از سَلُونِي قَبْلَ أَن تَفْقِدُونِي[۲] که أمیرالمؤمنین روی منبر می‌گویند، اشعث بن قیس بلند می‌شود می‌گوید كَيْفَ تَأْخُذُ مِنَ الْمَجُوسِ الجِزْيَة؛ چرا از مجوس جزیه می‌گیرید وَلَمْ يَنْزِلْ عَلَيهِمْ كِتَابٌ؛ در صورتی‌که کتاب ندارند؟ وَلَمْ يُبْعَثْ إِلَيْهِمْ نَبِيٌّ؛ و نبی هم ندارند. فَقَالَ بَلَى يَا أَشْعَثُ قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ كِتَاباً وَبَعَثَ إِلَيْهِمْ نَبِيّاً؛ هم نبی داشتند و هم کتاب داشتند وَكَانَ لَهُمْ مَلِكٌ سَكِرَ؛ این‌ها ملک مستی داشتند ذَاتَ لَيْلَةٍ فَدَعَا إِلَيْهِ ابْنَتَهُ إِلَى فِرَاشِهِ؛ با دخترش مجامعت می‌کند فَارْتَكَبَهَا فَلَمَّا أَصْبَحَ تَسَامَعَ بِهِ قَوْمُهُ؛ دهان به دهان می‌چرخد خلاصه... فَاجْتَمَعُوا إِلَى بَابِهِ؛ در خانه‌اش جمع شدند فَقَالُوا أَيُّهَا الْمَلِكُ دَنَّسْتَ عَلَيْنَا دِينَنَا؛ گند زدی به دین ما! این چه کاری بود که کردی؟ فَأَهْلَكْتَهُ؛ نابودش کردی فَاخْرُجْ بِظَهْرِكَ وَ نُقِمْ عَلَيْكَ الْحَدَّ؛ پشتت را بیاور تا حد بزنیم فَقَالَ لَهُمُ اجْتَمِعُوا وَاسْمَعُوا كَلَامِي؛ می‌گوید: جمع شوید می‌خواهم سخنرانی کنم فَإِنْ يَكُنْ مَخْرَجٌ مِمَّا ارْتَكَبْتُهُ وَإِلَّا فَشَأْنُكُمْ؛ اگر توجیه شدید که شدید وگرنه هر کاری خواستید بکنید فَقَالَ لَهُمْ هَلْ عَلِمْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقْ خَلْقاً أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنْ أَبِينَا آدَمَ وَأُمِّنَا حَوَّاءَ؛ خدا خلق بهتر از این‌ها، مخلوقی خلق کرده؟ قَالُوا صَدَقْتَ أَيُّهَا الْمَلِكُ قَالَ أَ فَلَيْسَ قَدْ زَوَّجَ بَنِيهِ بِبَنَاتِهِ وَبَنَاتِهِ مِنْ بَنِيهِ؛ گیج شدند وگفتند: قَالُوا صَدَقْتَ هَذَا هُوَ الدِّيْنُ فَتَعَاقَدُوا عَلَى ذَلِكَ؛ قضیه ماست مالی می‌شود و می‌گویند خب درست است! فَمَحَا اللَّهُ مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنَ الْعِلْمِ؛ خدا علم را از سینه این جماعت خارج می‌کند وَرَفَعَ عَنْهُمُ الْكِتَابَ فَهُمُ الْكَفَرَةُ يَدْخُلُونَ النَّارَ بِغَيْرِ حِسَابٍ؛ خلاصه خدا نبی و کتاب را از میان این جماعت بر می‌دارد و گرنه این‌ها نبی داشتند و کتاب داشتند و این طرح، ریشه مجوسی دارد.

اما طرحی که روایات دارند برای این داستان این است که خدا برای شیث و یافث (دو فرزند دیگر حضرت آدم غیر از هابیل و قابیل) دو تا حوری می‌آورد که این‌ها با آن دو حوری تزویج می‌کنند. حالا شما ممکن است بگویید مگر می‌شود؟ مگر حضرت مریم با چه کسی تزویج کرده که حضرت عیسی در آمده؟ بالاخره حضرت آدم هم این جوری است و این‌که نیمش ملک و نیمش آدم است و هیچ محذوراتی هم به وجود نمی‌آید. آن‌ها به هر جهت تزویج کردند با آن حوری‌های بهشتی و از نسل آن‌ها بقیه استخراج شدند.

و بعضی طرحی دارند که این طرح روایی نیست، ولی قابل بررسی هست و آن این‌که خدا مستقلاً دوتا دختر خلق کرده مثل زن و مردهای دیگر و این‌که شما نسلتان برمی‌گردد به آدم، باز هم هیچ مانعی نیست! فرض کنید خدا دوتا دختر به نام‌های نَزلَه و مَنزِلَه خلق کرده و این شیث و یافث با آن‌ها مجامعت کردند و بچه دار شدند. اگر این جوری باشد، باز هم مانعی پیش نمی‌آید در نسل آدم که بگویند شما از نسل آدم و حوایید. باز هم این‌ها اَبَوَیْکُم هستند. این هم یک طرح است البته من زمینه روایی آن را جستجو کردم، ولی پیدا نکردم.

به هر حال این طرح ازدواج خواهر و برادر نتائج خیلی بدی دارد و روایات هم در مقابلش بلند شدند و شما هم چنین حرفی نزنید!

حالا برویم سر آیه اول؛ آیه با یک محورتی از نفس واحده شروع شد و بعدش وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً و این مبثوث شدن پراکندگیِ غلیظِ خیلی مطلق است؛ این آدمها پراکنده شدند، خدا می‌گوید وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ؛ از خدا بترسید از همان خدایی که تسائل می‌کنید؛ یعنی هم دیگر را به او قسم می‌دهید و از ارحام هم بترسید، منتهای مراتب می‌گویند «وَحَذْفُ مَا يُعْلَمُ مِنْه جَائزٌ»؛ این یک قاعده است که حذف آن‌چه که فهمیده می‌شود از متن جائز است ؛یعنی از ارحام بترسید یعنی از چی بترسید!؟ از قطع رحم بترسید! چون‌که این‌جا مشخص است مثلاً وقتی می‌گوید حُرِّمَتْ عَلَیكُمُ الْمَيتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ(مائده: ۳)؛ میته بر شما حرام است یعنی چی حرام است؟ خوردن میته حرام است! یا این‌که می‌گوید حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ (نساء: ۲۳)؛ مادرتان بر شما حرام است؛ یعنی چی یعنی خوردنش حرام است؟! مشخص است از متن دیگر! نکاح حرام است. این‌جا جای اطلاق‌گیری نیست که کلاً مادر حرام است، نگاه به مادر، بوسیدن دست مادر و همه حرام است. این‌جا جای اطلاق گیری نیست واضح است.

محوریت زن در صله رحم

در بحث ارحام و قطع رحم اسلام قطع رحم را شدیداً مذمت می‌کند و از آن طرف صله ارحام خیلی توصیه شده است. من یک روایت بخوانم! در *کافی*، ج۲، ص۱۵۰، داریم که صِلَةُ الأرْحَامِ تُزَكّی الأعْمَالَ صِلَةُ أرْحَامٍ؛ وصل شدن به ارحام اعمال را تزکیه می‌کند وَتُنْمِی الأمْوالَ؛ و در اموال یک نمو و رشدی ایجاد می‌کند و باعث برکت در روزی می‌شود وَتَدْفَعُ الْبَلْوَى؛ بلاها را دفع می‌کند وَتَيَسِّرَ الْحِسَابَ؛ حساب روز قیامت را ساده می‌کند وَتُنْسَئُ فِي الأجَلِ؛ در اجل هم تأخیر می‌اندازد.

ببینید یک معنایی را قرآن دارد دنبال می‌کند به عنوان ارحام و صله رحم که می‌بینید صله به چیزی را دارد مطرح می‌کند که یکی از اجزای بدن زن است! رحم! و یک معنایی را به عنوان أقْرِبَاء در کنار بحث رحم مطرح می‌کند. این جماعت

مبثوث و پراکنده را چه کسی می‌خواهد جمع کند؟! در نظام خانواده واقعاً محوریت با زن است؛ به جهت این‌که جمع کردن (تابلوی ورودی سوره است) و سروسامان دادن به نظام خانواده کار زن است! واقعاً زن می‌تواند این کار را بکند. از رَحِم و رَحم بر می‌آید که این کار را بکند، نه از صُلب و تصلب! هیچ تصلبی نمی‌تواند این جماعت پراکنده را در نظام خانواده به هم دیگر بدوزد! من خودم تشبیه می‌کنم که خانم‌ها مثل «است» هستند. در جمله می‌توانیم بگوییم که یک کلمه‌ای است که برای خودش مثل زید، قائم، مستقل است، ولی یک هنر دیگری که دارد، این است که شما دو هزارتا از این کلمه‌ها را کنار هم بگذارید، آخرش یک جمله درست نمی‌شود، ولی این «است» یک هنری دارد که شروع می‌کند تمام این کلمات را به هم دیگر پیوند می‌دهد شما هر چه بگویید زید، قائم، این، آن، علی،... یک جمله درست نمی‌شود. این‌ها حکم مرد است که یک چیزی می‌خواهد که بتواند این‌ها را به همدیگر وصل بکند، کار اتصال و حوزه رحامت درست کردن، حتی صله رحم براساس قواعد فقهی، کار زن است! می‌بینید قرآن راجع به صله رحم قواعد فقهی داده که تضییق و توضیح هم داده شده و صله رحم ایمانی هم بیان شده، ولی اولین چیزی که به ذهن می‌رسد همین حوزه رحامت است. برای همین است که اگر مثلاً پدر در یک خانواده بمیرد یا مادر بمیرد، به لحاظ نظام خانوادگی خیلی متفاوت دارد. اگر پدر بمیرد، زندگی به لحاظ اقتصادی ضربه می‌خورد، ولی بنیانش ضربه کمتری می‌خورد؛ چون زن این قدرت را دارد که این جمعیت مبثوث را در حوزه رحامت جمع کند، ولی چنان‌چه زن در یک خانواده بمیرد، زندگی کن فیکون می‌شود و اصلاً در مرد این قابلیت نیست که بتواند این حوزه رحامت را درست بکند و شما ببینید تمام این فامیل‌های شما را این خانم‌ها جمع می‌کنند (به جهت خصوصیاتی که خدا به زنان داده و به مردان نداده).

و این‌که می‌گویند زنان بیشتر حرف می‌زنند. این حرف زدن را اگر خدا به عنوان یک ویژگی آورده باشد، این ویژگی بد نیست! بالاخره زن‌ها کلاً یک ویژگی‌هایی دارند مگر در موارد استثناء و مردها هم کلاً یک ویژگی‌هایی دارند و شما هیچ موقع نمی‌توانید بگویید بد است؛ چون اگر بگویی بد است، دارید به خلقت خدا ایراد وارد می‌کنید!

حتی در توصیه‌های اخلاقی باید باید توجه کرد به چه قشری دارد توصیه می‌کند؟ طرف مرتب به صمت و سکوت توصیه می‌کند. دائم صمت صمت! فکر می‌کند خوب است! درست است، اما باید شنونده عاقل باشد؛ چون این صمت در آقایان یک تأثیری می‌گذارد و در خانم‌ها یک تأثیر دیگر باید بگذارد؛ نه این‌که یک قالب درست کردیم و همه را می‌خواهیم یک قالب بزنیم! مثلاً شما شوهرت بیاید خانه بگوید غذا چی داریم، سکوت کنی! و علمایی با ایما و اشاره حرفت را برسانی! چرا؟ چون مثلاً داستان می‌گویند از آخر عمر علامه طباطبایی! اما باید توجه کرد که خیلی فرق دارد اقتضای مرد بودن، اقتضای سن، اقتضای شخصیت خود علامه طباطبایی! حتی ویژگی‌های شخصیتی یک نفر، معتبر است. ما داستان داریم که حضرت عیسی

و حضرت یحیی به هم می‌رسند و می‌دانید که حضرت عیسی کلاً آدم منبسطی بوده، و حضرت یحیی آدم قبضی بوده. این‌ها به هم می‌رسند، حضرت یحیی می‌بیند که حضرت عیسی دارد می‌خندد، می‌گوید که از مکر خدا ایمنی که داری می‌خندی؟ او هم برمی‌گردد می‌گوید تو از رحمت خدا مأیوسی که نمی‌خندی؟ هردو پیغمبر خدا هستند، ولی یکی این ویژگی را دارد، یکی آن! نمی‌شود قالب زد! باید اصول و خطوط کلی اخلاقی را گرفت و هرکسی هم با ویژگی‌های خودش تطبیق کند! بعضی‌ها آدم شرّ و برون‌گرا هستند. شما نمی‌توانید او را قالب بزنید تا شبیه یک آدمی بشود که خیلی درون گراست! یا بالعکس.

و این ویژگی حرف زدن برای خانم‌ها یک چیزی است که دارد حوزه رحامت درست می‌کند! که اگر خانم‌ها را از وسط جمع کنید،تمام أقرباء از هم می‌پاشند! حتی ممکن است من نروم برادرم را ببینم! و بحث رحم یعنی این‌که شما نسبت‌هایتان را رحم تعیین می‌کند؛ مثلاً من، مامانم، دایی‌ام، خوردم به رحم! درست است؟ یا این‌که من، بابام؟ به رحم نخوردم! پس باید یک طبقه بالاتر بروم. با مادرِ پدرم به رحم می‌رسم. یعنی برای رسیدن به رحم از طرف مادر دو طبقه بالا بروی به رحم رسیده‌ای ولی از طرف پدر سه طبقه باید بالا بروی تا به رحم برسی! و برای همین پیوندها در نورم این‌جوری است که طرف با دایی ردیف‌تر است تا با عمو! مگر موانعی باشد؛ مثل دوری مسافت، یا اعتقادات که ممکن است مقداری روابط را به هم بزند، ولی کلاً نسبت با خانواده مادری قوی‌تر است و کشش نسبت به خانواده مادری در وجود آدم بیشتر است! مثلاً داریم که خاله فی مقام الاُم هست، ولی راجع به عمه چنین مقامی نداریم، لذا دارد در این بخش آیه با واژه‌ای به عنوان صله رحم یک محوریتی به زن می‌دهد! یعنی رَحِم‌ها به هم وصل می‌شود و حوزه أقرباء درست می‌شود. شما سوره مبارکه فرقان را ببینید! حتی تشکیل دهنده این حوزه رحامت یکی این نسب‌هایی است که رحم تعیین می‌کند؛ یکی رضاع است که تولید حوزه رحامت می‌کند و محرمیت رضاعی با کیست؟ با محوریت زن! و یکی مصاهرت و نسبت‌های سببی است.

در ص ۳۶۴، سوره فرقان آیه۵۴ دارد: وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا؛ همه ترجمه‌ها صهراً را به معنای سبب گرفته‌اند. درست است که صهراً پیوند سببی است، ولی شما می‌دانید که صهر یعنی داماد! حالا اگر بخواهد یک محرمیتی در نظام مصاهرت ایجاد بشود یعنی در نظام دامادی کی به داماد محرم می‌شود؟ مادر زن! و این کسی که وارد حوزه این‌ها می‌شود با این‌که در نظام حقوقی داماد می‌رود عروس را می‌گیرد و متعلق به خودش می‌کند، ولی به لحاظ پیوند در حوزه رحامت، این‌ها داماد آن‌ها می‌شوند. نه این‌که فقط این‌ها عروس آن‌ها بشوند. در حقیقت این به عنوان یک وجه برتر می‌گوید نَسَبًا وَصِهْرًا و برعکسش؛ پدر شوهر به عروس را نمی‌گوید. انگار که یک دامادی دارد وارد حوزه و خانه عروس می‌شود

به لحاظ محرمیت واقعی! انگار دوباره یک محوریتی با این زن است، با این‌که دختر است که به خانه داماد رفته! ولی به لحاظ حوزه رحامت نسباً و صهراً است نه، نسباً و سبباً!

اگر به ویژگی‌ها دقت کنید، تابلوی ورودی آیه این است که کارکرد اصلی زن در جامعه این است که زن، جماعت‌های مختلف را بنشاند سر جایشان و رحامت تولید بکند و پیوند ایجاد بکند، این ویژگی اصلی زن محسوب می‌شود. و هر ویژگی هم که به زن می‌دهد برای تأمین این بحث است. مثلاً:

در سوره مبارکه زخرف، ص ۴۹۰، آیه۱۶، دارد: اَم اتَّخَذَ مِمَّا یخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاکُمْ بِالْبَنِینَ حالا باید روی این نکته که قرآن می‌گوید چرا دخترها را دادید به ما، پسرها را خودتان بر داشتید؟ باید بحث بشود که این تحقیر جنس مؤنث نیست بلکه تکریم آن است که می‌گوید أَفَأَصْفَاکُمْ رَبُّکُمْ بِالْبَنِینَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِکَهِ إِنَاثًا إِنَّکُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِیمًا؛ این تقسیم‌بندی که کردید خیلی حرف عظیمی است که پسرها برای شما و دخترها برای خدا! إِنَّکُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِیمًا اما این‌که این جا این جوری می‌گوید باشد سر جایش! این‌جا می‌گوید: آیا از آن چیزی که خلق کرده اتخاذ کرده برای خودش بنات را و بنین را برای شما؟! وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ کَظِیمٌ؛ و حال آن‌که وقتی بشارت به آن‌ها می‌دهند که دختردار شدید (همان مثلی که برای خدا می‌زنید) چهره‌تان به حالت غضب سیاه می‌شود! حالا خدا می‌گوید أَوَمَنْ ینَشَّأُ فِی الْحِلْیهِ وَهُوَ فِی الْخِصَامِ غَیرُ مُبِینٍ؛ آیا کسی را دارید برای خدا قرار می‌دهید که انشاء در حلیه دارد؟ نه این‌که تحت تربیت اهل زینت و حلیه شده! اصلاً انشاء در حلیه شده؛ یعنی اهل زیور خلق شده و آن‌وقت در خصام غیر مبین است. ربط این دو آیه خیلی زیباست که باید سر جای خودش بحث شود)

برخی اقتضائات و آفات زن و مرد

در سوره زخرف دارد أَوَمَنْ ینَشَّأُ فِی الْحِلْیهِ وَهُوَ فِی الْخِصَامِ غَیرُ مُبِینٍ و خلاصه این‌که جنس زن انشاء در حلیه دارد که چیز بدی نیست، منتها مثل هر ویژگی دیگری اگر افراط و تفریط بشود و از حد تعادل خارج بشود، ویژگی بدی می‌شود، منتها به لحاظ سطح، اگر خانم‌ها دنیاگرا بشوند، با آقایان که دنیا گرا بشوند فرق می‌کنند. خانم‌ها به مادیات بیشتر میل می‌کنند و آقایان هم میل به پست و مقام و شهرت و این چیزها! همه‌اش هم در context معارف، الْحَیَاهَ الدُّنْیا وَزِینَتَهَا است ولی این یک خرده مجردتر از اوست.[1]

[1] . از کشورهای اروپا، خاور دور، آسیای میانه، سیل چینی و بلور است که وارد ایران می‌شود و از کشتی و کانکس زمین نخورده، رفته؛ یعنی روی کشتی‌ها مبادله می‌شود. این‌قدر خرید و فروش این چیزها زیاد است! از یک تاجر پرسیدم: مگر یک مملکت چقدر بلور و چینی لازم دارد؟ گفت: ما تا خانم‌ها را داریم غم نداریم! هر دستی که خانم‌ها می‌خرند، ما با یک گل و طرح دیگر مد می‌کنیم! اصلاً برای خانم‌ها طرح دارند! این سرمایه‌گذاری را روی مغز خانم‌ها کرده‌اند و بهره‌کشی کرده‌اند! آرکوپال را که مد می‌کنند، می‌روند روی تبلیغ کریستال، بعد کریستال را از دکور می‌آورند دم دست! بعد دوباره فیدبک می‌زنند به چینی، منتها با یک گل جدید! و همین طور در این سیستم، خانم‌ها چیز جدید که مد می‌شود می‌خرند. قبلی‌ها را می‌دهند بیرون و خیلی خوش هستند که دارند انفاق می‌کنند! این

و این ویژگی زیاد حرف زدن خانم‌ها در نظام خانواده گاهی تبدیل می‌شود به غیبت و موش دوانی و این چیزها، و فکر نکنید اگر خصوصیات آقایان به افراط کشیده بشود چیزی نمی‌شود! به قول آقای جوادی (حفظه الله): تمام این سفک دماءها و خونریزی‌ها کلاً مال مردهاست و تمام این جنگ‌افروزی‌ها مال این مردهاست؛ یعنی این ویژگی استعلا و این اشتهار و علُّوی که دارند تبدیل می‌شود به چی؟ تبدیل می‌شود به یک فرعونیت و جنگ و خونریزی!

و در نظام خانواده خود این کم حرف زدن و منطقی برخورد کردن آقایان می‌بینید که تولید اشکال می‌کند. ما الان مواردی داریم که یکی از اشکالات عمده آقایان در نظام خانوادگیشان این است که خانم می‌آید حرف بزند با او و فقط می‌خواهد حرف بزند و طرح یک مشکلی می‌کند، آقا هم مثل سوپرمن وارد می‌شود و قشنگ همه را تحلیل می‌کند وحیث‌هایشان را جدا می‌کند و مشکل را حل می‌کند و تحویل خانم می‌دهد و این حالش به هم می‌خورد از این که تو چقدر بی احساسی! من دارم حرف می‌زنم، این نظام حرف زدن است نه بحث طرح مشکل! برای همین ما خیلی توصیه می‌کنیم مرد در خانه سعی نکند مشکل را حل کند! زن دارد طرح مشکل می‌کند که با هم دیگر حرف بزنید، تا پیوند ایجاد بشود و این لازم است برای چسبندگی نظام خانواده!

---

۱ . شجره طوبی، ج ۱، ص ۳.
۲ . الجواهر السنیۀ فی الاحادیث القدسیۀ، باب اول، حدیث ۹.
۳ . نهج البلاغه، خطبه ۱۸۹.

فرهنگ انفاق، فرهنگ انفاق غربی است. در فرهنگ اسلامی انفاق این نیست که چیزی که تلمبار شده و نمی‌دانم چه کار کنم، پس بدهم بیرون! لَن تَنَالُواْ الْبِرَّ حَتَّی تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَ (آل عمران: ۹۲)؛ از آن‌چه دوست دارید انفاق کنید و این رشد را شما این جا می‌بینید، البته با تمام مراحلی که قرآن می‌گوید که مِمَّا تُحِبُّونَ باشد، نه این‌که خیلی آن کالا ارزش اقتصادی داشته باشد! مثلاً من که لبو دوست دارم، یک روز انفاق کردم و خدا خیلی برکات داد! و من آن‌جا فهمیدم که مِمَّا تُحِبُّونَ یعنی چه و خدا برکات معنوی می‌دهد!